



مزوری بردیدگاه های استاد مطهری  
درباره تربیت عقلانی



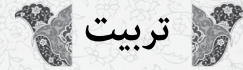
# حرف اول



تربیت جزء موضوعات مورد توجه استاد مطهری بوده است. ایشان بر این نکته تأکید می‌ورزید که اسلام صاحب مکتب تربیتی مستقل است. تربیت را پرورش استعدادهای انسانی تعریف می‌نمود و از جمله مهمترین استعداد آدمی را استعداد قوه تعقل می‌دانست و به همین دلیل فصلی از مباحث تربیتی خود را به تربیت عقلانی اختصاص داد. گزیده‌های از دیدگاههای استاد در این زمینه فراهم شده است تا دعوتی باشد برای مراجعه به اصل آثار استاد.

آثار استاد که به موضوع تربیت اختصاص دارد البته منحصر به کتاب «تعلیم و تربیت در اسلام» نیست بلکه سایر آثار همچون «انسان کامل»، «انسان در قرآن»، «انسان و ایمان»، «آزادی معنوی» و ... نیز به این موضوع پرداخته است.

سبحان الله العظیم



«تربیت» یعنی پرورش دادن استعدادهای واقعی انسان.

(فطرت، ص ۱۷)

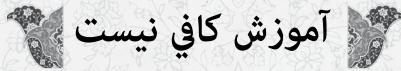


تعلیم و تربیت، بحث ساختن افراد انسانها است. يك مكتب كه داراي هدفهاي مشخص است و مقررات همه جانبه‌اي دارد و به اصطلاح سيستم حقوقي و سيستم اقتصادي و سيستم سياسي دارد، نمي‌تواند يك سيستم خاص آموزشي نداشته باشد. يعني مكنتبي كه مي‌خواهد در مردم طرحهاي خاص اخلاقي، اقتصادي و سياسي را پياده كند بالاخره اينها را براي انسانها مي‌خواهد، اعم از اينكه هدف، فرد باشد يا جامعه، كه اين خود مسأله‌اي است، كه در همين جا بايد بحث بشود.

اگر هدف، جامعه باشد، بالاخره اين افراد هستند كه به وسيله آنها بايد اين طرحها پياده شود. افراد بايد آموزش ببينند و طوري پرورش پيدا كنند كه همين طرحها را در اجتماع پياده كنند و اگر هدف فرد باشد [ بديهي است كه آموزش و پرورش افراد ضروري است ]. در اسلام، هم اصالت فرد محفوظ است و هم اصالت اجتماع، يعني فرد خودش خالي

از اصالت نيست. پس بالاخره طرحي و برنامه‌اي براي ساختن فرد وجود دارد، اعم از اينكه فرد را بايد ساخت براي طرحهايي كه براي اجتماع و جامعه است - و اين طرح و برنامه را به عنوان مقدمه ساختن اجتماع در نظر بگيريم - يا فرد را بايد ساخت از اين نظر كه هدف، ساختن افراد است، و يا از يك نظر جمعي فرد بايد ساخته بشود، هم از آن جهت كه بايد مقدمه‌اي و ابزاري براي ساختن اجتماع باشد و هم از نظر اينكه خودش هدف است.

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۵)



«تعلیم» عبارت است از یاد دادن. از نظر تعلیم، متعلم فقط فراگیرنده است و مغز او به منزله انبساطی است که يك سلسله معلومات در آن ريخته مي‌شود. ولي در آموزش، كافي نيست كه هدف اين باشد. امروز هم اين را نقص مي‌شمارند كه هدف آموزگار فقط اين باشد كه يك سلسله معلومات، اطلاعات و فرمول در مغز متعلم بريزد، آنجا انبار بکند و ذهن او بشود مثل حوضي كه مقداري آب در آن جمع شده است. هدف معلم بايد بالاتر باشد و آن اينست كه نروي فكري متعلم را پرورش و استقلال بدهد و قوه ابتكار او را زنده كند.

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۶)



## به اینها اعتقاد ندارم

در میان علما، افرادی که خیلی استاد دیده‌اند، من به اینها هیچ اعتقاد ندارم. به همین دلیل اعتقاد ندارم که خیلی استاد دیده‌اند، همان که برایشان باعث افتخار است. مثلاً می‌گویند: «فلان کس سی سال به درس مرحوم نائینی رفته، یا بیست و پنج سال متوالی درس آقا ضیاء را دیده». عالمی که سی سال یا بیست و پنج سال عمر را یکسره درس این استاد و آن استاد را دیده، او دیگر مجال فکر کردن برای خودش باقی نگذاشته، دائماً می‌گرفته، تمام نیرویش صرف گرفتن شده، دیگر چیزی مانده برای آنکه با نیروی خودش به مطلبی برسد.

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۹)

## ملاك، زياد استاد دیدن نیست

ما در میان استادهاي خودمان آن استادهایی را می‌دیدیم ابتکار دارند که زیاد معلم ندیده بودند. شیخ انصاری که یکی از مبتکرترین فقهای صدها پنجاه سال اخیر است، از تمام علمای فعلی کمتر استاد دیده، یعنی دوره استاد دیدنش بسیار کم بوده است. طلبه‌ای بود که رفت نجف.

مختصری استادهای نجف را دید. بعد خودش راه افتاد دنبال استادهای متنوع. رفت مشهد. مدتی در مشهد ماند. خیلی نپسندید. به تهران آمد. تهران هم خیلی نماند. رفت اصفهان، اصفهان کمی بیشتر ماند. آقا سید محمد باقر حجة الاسلام، در این شهر و معلم «رجال» بود. در فن «رجال» چیزهایی یاد گرفت. بعد رفت کاشان. سه سال کاشان ماند. نراقیها کاشان بودند. آنجا از همه جا بیشتر ماند. یعنی همه دوره معلم دیدن او، اگر حساب کنید به ده سال نمی‌رسد. در صورتی که دیگران بیست سال و بیست و پنج سال و سی سال معلم دیده‌اند. آقای بروجردي را اغلب ایراد می‌گرفتند که کم استاد دیده، و از نظر ما حسنش همین بود که خیلی استاد ندیده بود. ایشان هم کم استاد ندیده بود، ده دوازده سال استادهای درجه اول دیده بود، هفت هشت سال نجف و سه چهار سال اصفهان استاد دیده بود، ولی نجفها قبولش نمی‌کردند، می‌گفتند این استاد کم دیده، مثلاً باید سی سال استاد دیده باشد. و به همین دلیل که کمتر استاد دیده بود، ابتکارش از اغلب آن علما بیشتر بود، یعنی فکر می‌کرد، مسائل، مسائلی است که خودش فکر می‌کرد. مجال فکر کردن داشت.

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۰)

## وظیفه‌ی اصلی معلم

خیال نمی‌کنم این مسأله جای تردید باشد که در آموزش و پرورش،



هدف باید رشد فکری دادن به متعلم و به جامعه باشد. تعلیم دهنده و مربی هر که هست: معلم است، استاد است، خطیب است، واعظ است، باید کوشش کند که [ به شخص ] رشد فکری یعنی قوه تجزیه و تحلیل بدهد، نه اینکه تمام همش این باشد که هی بیاموزید، هی فراگیرید، هی حفظ کنید. در این صورت چیزی نخواهد شد.

( تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۰ )

## کارکرد علم و عقل

عقل و علم باید با یکدیگر توأم باشد و این نکته بسیار خوبی است. اگر انسان تفکر کند ولی اطلاعاتش ضعیف باشد، مثل کارخانه‌ای است که ماده خام ندارد یا ماده خامش کم است، قهرا نمی‌تواند کار بکند یا محصولش کم خواهد بود. محصول بستگی دارد به اینکه ماده خام برسد. اگر کارخانه ماده خام زیاد داشته باشد ولی کار نکند باز فلج است و محصولی نخواهد داشت. حضرت در آن روایت می‌فرماید: «یا هشام ثم بین ان العقل مع العلم» عقل و علم باید توأم باشد. عرض کردیم علم، فراگیری است، به منزله تحصیل مواد خام است، عقل، تفکر و استنتاج و تجزیه و تحلیل است.

( تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۵ )

## تفکر غیر از تعلم است

تفکر بدون تعلیم و تعلم امکان پذیر نیست. مایه اصلی تفکر، تعلیم و تعلم است. ( البته ما تفکرهای عقلانی را داریم می‌گوئیم و به مسأله وحی فعلا کاری نداریم ). و اینکه در اسلام دارد که تفکر عبادت است غیر از اینست که تعلم عبادت است. این دو مسأله است. ما یکی درباب تعلیم و تعلم داریم که تعلیم عبادت است، تعلم عبادت است، و یکی درباب تفکر داریم که تفکر عبادت است، و آنچه درباب تفکر داریم بیشتر است از آنچه که در باب تعلم داریم. مثلاً: « افضل العبادش التفکر ». یا: « لا عبادش کالتفکر ». یا: « کان اکثر عبادش ابي ذر التفکر ». و در این زمینه البته خیلی هست، و این غیر از مسأله تعلم است. در تفکر، گذشته از نتیجه‌ای که انسان از فکر خود می‌گیرد، فکر خود را رشد می‌دهد.

( تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۱ )

## کمال نقد

یکی از بارزترین صفات عقل برای انسان همین تمییز و جدا کردن است



، جدا کردن سخن راست از سخن دروغ ، سخن ضعیف از سخن قوی ، سخن منطقی از سخن غیر منطقی ، و خلاصه غربال کردن . عقل آنوقت برای انسان عقل است که به شکل غربال دربیاید ، یعنی هر چه را که وارد می‌شود سبک سنگین کند ، غربال کند ، آنهایی را که به درد نمی‌خورد دور بریزد و به درد خورها را نگاه دارد .

حدیثی هست که ظاهرا از پیغمبر اکرم ، و ناظر به همین مطلب است ، و از این احادیث زیاد است . می‌فرماید : « کفی بالمرء جهلا ان یحدث بکل ماسمع » . برای جهالت انسان همین بس که هر چه می‌شنود نقل کند ( خوش باوری ) . بعضی‌ها خاصیت ضبط صوت و گرامافون را دارند . گأنه هر چه دیگران می‌گویند پر می‌شوند و بعد هم در جای دیگر تحویل می‌دهند بدون آنکه تشخیص بدهند . که آنچه می‌شنوند [ صحیح است یا غلط ] .

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۰)

## مفهوم صحیح نقد

فرق است میان اینکه انسان از دو سخن، درستش را بگیرد و نادرستش را رها کند و تجزیه کردن يك سخن که انسان عناصر درستش را بگیرد و عناصر نادرستش را الغاء کند ، و اینقدر تشخیص داشته باشد که بگوید از این سخن این قسمتش درست است و این قسمتش نادرست . این همان مطلبی است که در روایات تعبیر به نقد و انتقاد شده است .

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۳)

## نحوه مواجهه با روحیه پرسشگری کودک

طفل از حدود سه سالگی و گاهی کمتر شروع میکند به سؤال و پرسش از پدر و مادر و پرستار درباره اموری که دور و برش هستند و نظرش را جلب میکنند، علیالاصال می‌پرسد که این چیست و آن چیست؟ فلان چیز برای چیست؟ و امثال اینها. روانشناسان سه سالگی را سن پرسش نام نهاده‌اند.

یکی از مسائل تربیتی کیفیت مواجهه پدر و مادر و سایر مربیان است در برابر سؤالات اطفال. البته نباید جلو این غریزه را گرفت و ممانعت کرد، و هم نباید به آنها دروغ گفت. باید در حدود فهم خود آنها، آنها را راهنمایی کرد.

(بیست گفتار، ص ۱۸)

## مدیریت پرسش

سؤال و پرسش در عین اینکه خوب است و مظهر رشد و کمال انسان است، مقدمه چیز دیگر است: یا مقدمه تحقیق است یا مقدمه عمل. بعضی اشخاص در صدد تحقیق یک موضوع علمی یا تاریخی یا دینی



پیغمبر اکرم علمی را که دارا بودن آن سودی نبخشد و نداشتن آن زیانی نرساند بیهوده خواند. اما علمی که راه تحقیق در آنها باز است و بعلاوه سودمند می‌باشد مورد تأیید و تشویق اسلام است.

(انسان و ایمان، ص ۷۱ و ۷۲)

## جلوه عقل گرایی

اسلام يك دين طرفدار عقل است و به نحو شدیدی هم روی این استعداد تکیه کرده است، نه فقط با او مبارزه نکرده بلکه از او کمک و تأیید خواسته است، و تأیید خود را همیشه از عقل می‌خواهد.

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۸۴)

## در اصول عقائد، تقلید راه ندارد

اسلام درباره اصول عقاید که وظیفه هر فرد تحصیل عقیده صحیح درباره آنهاست تقلید و تعبد را کافی نمی‌داند، بلکه لازم می‌داند که هر فردی مستقلاً و آزادانه صحت آن عقاید را به دست آورد.

(انسان و ایمان، ص ۶۴)

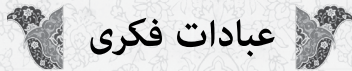
هستند، ناچار باید در صدد پرسش برآیند و از اشخاصی که اطلاعی در آن زمینه دارند مطالبی سؤال کنند. سؤالات یک دانشجو که در صدد یاد گرفتن است از این قبیل است. و گاهی علت پرسش این است که میخواهد راه یک عمل را یاد بگیرد، مانند سؤالاتی که یک بیمار از پزشک میکند و دستورالعملهایی که میگیرد و همچنین است مشکلاتی که بیماران روحی با روانپزشکان یا معلمان اخلاق به میان میگذارند. اگر سؤال و پرسش مقدمه تحقیق علمی یا روش عملی نباشد، تنها مجهول بودن یک چیز کافی و مجوز نیست که انسان وقت خود و دیگری را به پرسش درباره آن بگذراند، زیرا مجهولات بشر بینهایت است... اگر انسان بخواهد از همه چیز بپرسد به جایی نمیرسد. باید سؤالات انسان متوجه مسائل لازم و ضروری و مفید باشد، یا از حیث علم یا از حیث عمل.

(بیست گفتار، ص ۱۹۰)

## اسلام، همه مسأله ها را به رسمیت نمی‌شناسد

در اسلام به طور کلی با صرف انرژی فکری در مسائلی که نتیجه‌ای جز خسته کردن فکر ندارد، یعنی راه تحقیق برای انسان در آنها باز نیست، و همچنین مسائلی که فرضاً قابل تحقیق باشد فایده‌ای به حال انسان ندارد مخالفت شده است.





## عبادات فکری

از نظر اسلام، عبادت منحصر نیست به عبادات بدنی مانند نماز و روزه یا عبادات مالی مانند خمس و زکات؛ نوعی دیگر از عبادت هم هست و آن عبادت فکری است. تفکر یا عبادت فکری اگر در مسیر تنبّه و بیداری انسان قرار گیرد از سالها عبادت بدنی برتر و بالاتر است.

(انسان و ایمان، ص ۶۴)

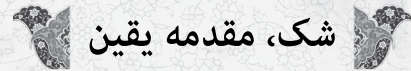


## موضوعات تفکر

قرآن کریم سه موضوع برای تفکر مفید و سودمند ارائه می‌دهد:

### ۱. طبیعت

در سراسر قرآن آیات زیادی است که طبیعت یعنی زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، ماه، ابر، باران، جریان باد، حرکت کشتیها در دریاها، گیاهان، حیوانات و بالاخره هر امر محسوسی را که بشر در اطراف خود می‌بیند به عنوان موضوعاتی که درباره آن دقیقاً باید اندیشید و تفکر و نتیجه‌گیری کرد یاد کرده است. برای نمونه يك آیه ذکر می‌کنیم:



## شک، مقدمه یقین

عصر ما از نظر دینی و مذهبی- خصوصاً برای طبقه جوان- عصر اضطراب و دودلی و بحران است. مقتضیات عصر و زمان، يك سلسله تردیدها و سؤالها بوجود آورده و سؤالات کهنه و فراموش شده را نیز از نو مطرح ساخته است.

آیا باید از این شك و تردیدها و پرس و جوها- که گاهی به حد افراط می‌رسد- متأسف و ناراحت بود؟

به عقیده من هیچگونه ناراحتی ندارد؛ شك، مقدمه یقین؛ پرسش، مقدمه وصول؛ و اضطراب، مقدمه آرامش است. شك، معبر خوب و لازمی است هر چند منزل و توقفگاه نامناسی است. اسلام که اینهمه دعوت به تفکر و ایقان می‌کند، بطور ضمنی می‌فهماند که حالت اولیه بشر، جهل و شك و تردید است و با تفکر و اندیشه صحیح باید به سرمنزل ایقان و اطمینان برسد... صرف اینکه عصر ما عصر شك است نباید دلیل بر انحطاط و انحراف زمان ما تلقی شود. مسلماً این نوع از شك، از آرامشهای ساده‌لوحانه‌ای که بسیار دیده می‌شود پائین‌تر نیست.

آنچه می‌تواند مایه تأسف باشد این است که شك يك فرد، او را به سوی تحقیق نراند؛ و یا شكوك اجتماعی، افرادی را برنیا نگیزد که پاسخگوی نیازهای اجتماع در این زمینه بوده باشند.

(عدل الهی، ص ۱۴)





قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. ۱

بگو به مردم: دقت و مطالعه کنید، ببینید در آسمانها و زمین چه چیزهایی هست.

## ۲. تاریخ

در قرآن آیات بسیاری است که به مطالعه اقوام گذشته دعوت می‌کند و آن را مانند يك منبع برای کسب علم معرفی می‌کند. از نظر قرآن، تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق يك سلسله سنن و نوامیس صورت می‌گیرد؛ عزتها و ذلتها، و موفقیتها و شکستها، و خوشبختیها و بدبختیهای تاریخی حسابهایی دقیق و منظم دارد و با شناختن آن حسابها و قانونها می‌توان تاریخ حاضر را تحت فرمان درآورد و به سود سعادت خود و مردم حاضر از آن بهره‌گیری کرد. اینك يك آیه به عنوان نمونه:

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ<sup>۲</sup>

پیش از شما سنتها و قانونهایی عملاً به وقوع پیوسته است. پس در زمین و آثار تاریخی گذشتگان گردش و کاوش کنید و ببینید پایان کار کسانی که حقایقی را که از طریق وحی به آنها عرضه داشتیم دروغ پنداشتند به کجا انجامید.

## ۳. ضمیر انسان

قرآن ضمیر انسانی را به عنوان يك منبع معرفت ویژه نام می‌برد. از نظر قرآن سراسر خلقت آیات الهی و علائم و نشانه‌هایی برای کشف حقیقت است. قرآن از جهان خارج انسان به «آفاق» و از جهان درون انسان به

۱. یونس، ۱۰۱.

۲. آل عمران، ۱۳۷.

«انفس» تعبیر می‌کند. ۱ و از این راه، اهمیت ویژه ضمیر انسانی را گوشزد می‌نماید. اصطلاح «آفاق و انفس» در ادبیات اسلامی از همین جا پدید آمده است.

(انسان و ایمان، ص ۷۲ و ۷۳)

## بایسته‌های عالم

روح علمي يعني روح حقيقت جوئي، روح بي‌غرضي و طبعاً روح بي‌تعصبي، روح خالي از جمود، و روح خالي از غرور. وقتي انسان روايات زيادي را که در موضوع علم وارد شده است مطالعه مي‌کند، مي‌بيند چقدر تکیه شده است روي اين مطلب که يك عالم نبايد تعصب داشته باشد، نبايد جمود داشته باشد، نبايد تجزم داشته باشد که هر چه من تشخيص دادم ليس الا، و فقط همین است. يك عالم نبايد غرور داشته باشد و خيال کند آنچه که او دارد تمام علم همان است، بلکه بايد به اصل «وما اوتيتم من العلم الا قليلا» مخصوصاً توجه داشته باشد که آنچه ما از حقيقت مي‌دانيم بسيار کم است.

(تعليم و تربيت در اسلام، ص ۴۱)

۱. سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ إِنَّهُ الْعَقِيُّ (فصلت / ۵۳).



عالمهای بزرگ که روح علمي دارند غرورشان خیلی کمتر است - و یا ندارند - نسبت به افراد کم بضاعتي که روح علمي ندارند و چهار کلمه اي مي دانند و خیال مي کنند که تمام علم همین است . در حدیثي هست که : « العلم علي ثلاثة اشبار » يعني علم سه وجب است ، یا سه قطعه است ، یا سه مرحله است : « اذا وصل الي الشبر الاول تكبر » در مرحله اول ، تكبر به انسان دست مي دهد ، خیال مي کند که دیگر تمام حقایق عالم را مي داند « واذا وصل الي الشبر الثاني تواضع » در مرحله دوم مي فهمد که نه ، اینطور هم نیست ، مي آید پایین و کوچک مي شود ، « واذا وصل الي الشبر الثالث علم انه لا يعلم شيئاً » . و در مرحله سوم مي فهمد که نسبت به آنچه باید بداند هیچ نمی داند . بنا بر این در تعلیم و تربیت باید به متعلم روح علمي داد يعني نباید توجه فقط به این باشد که او دانا بشود ، بلکه همچنین باید کاري کرد که روح حقیقت جوئي و عاري از بیماریهایی که انسان را از حالت حقیقت جوئي منحرف مي کند يعني تعصبها ، جمودها ، غرورها و تکبرها در او پدید آید.

( تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۱)

اسلام در اصول دین تقلید را جایز نمی داند و ضرورتاً تحقیق را لازم می شمارد. اصول دین مربوط است به عقیده و ایمان. پس معلوم می شود نظر اسلام این است که ایمان از روی فکر آزاد تحصیل می شود؛ از فکر غیر آزاد، اعم از اینکه در اسارت تقلید باشد و یا تحت زور و جبر باشد، ایمان و عقیده ای که اسلام طالب آن است حاصل نمی شود.

(جهاد، ص ۷۹ و ۸۰)

## لغزشگاههای اندیشه

### از نظر قرآن (۱)

تکیه بر ظنّ و گمان به جای علم و یقین  
قرآن می گوید:

اکثر مردم چنین اند که اگر بخواهی پیرو آنها باشی تو را از راه حق گمراه می کنند، برای اینکه تکیه شان بر ظنّ و گمان است (نه بر یقین) و تنها با حدس و تخمین کار می کنند. ۱

۱. وَ أَنْ تُطِيعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ.  
(انعام/ ۱۱۶).



قرآن کریم در آیات زیادی به شدت با پیروی از ظنّ و گمان مخالفت می‌کند و می‌گوید: مادامی که به چیزی علم و یقین حاصل نکرده‌ای آن را دنبال مکن. ۱....

(انسان و ایمان، ص ۶۵)

خودش متوجه شود عقربه فکرش به جانب میل و خواهش نفسانی اش متمایل می‌شود. این است که قرآن هوای نفس را نیز مانند تکیه بر ظنّ و گمان یکی از عوامل لغزش می‌شمارد.  
در سوره النّجم می‌فرماید:  
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ۱.  
پیروی نمی‌کنند مگر از گمان و از آنچه نفسها خواهش می‌کنند.

(انسان و ایمان، ص ۶۵)

## لغزشگاههای اندیشه

### از نظر قرآن (۲)

## لغزشگاههای اندیشه

### از نظر قرآن (۳)

#### میلهها و هواهای نفسانی

انسان اگر بخواهد صحیح قضاوت کند باید در مورد مطلبی که می‌اندیشد کاملاً بی‌طرفی خود را حفظ کند؛ یعنی کوشش کند که حقیقت‌خواه باشد و خویشتر را تسلیم دلیلها و مدارک نماید. درست مانند يك قاضی که روی پرونده‌ای مطالعه می‌کند، باید نسبت به طرفین دعوا بی‌طرف باشد. قاضی اگر تمایل شخصی به يك طرف داشته باشد به طور ناخودآگاه دلایلی که برای آن طرف است نظرش را بیشتر جلب می‌کند و دلایلی که له طرف دیگر و علیه این طرف است خود به خود از نظرش کنار می‌رود و همین موجب اشتباه قاضی می‌گردد.

انسان در تفکرات خود اگر بی‌طرفی خود را نسبت به نفی یا اثبات مطلبی حفظ نکند و میل نفسانی‌اش به يك طرف باشد، خواه ناخواه و بدون آنکه

۱. وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. (اشراء/۳۶).

#### شتابزدگی

هر قضاوت و اظهار نظری مقداری معین مدارک لازم دارد و تا مدارک به قدر کافی در يك مسئله جمع نشود هرگونه اظهار نظر، شتابزدگی و موجب لغزش اندیشه است. قرآن کریم مکرر به اندک بودن سرمایه علمی بشر و کافی نبودنش برای برخی قضاوتهای بزرگ اشاره می‌کند و اظهار جزم را دور از احتیاط تلقی می‌نماید. مثلاً می‌فرماید:

وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ۲.

۱. نجم، ۲۳.

۲. اسراء، ۸۵.



## لغزشگاههای اندیشه

### از نظر قرآن (۴)

#### سنت‌گرایی و گذشته‌نگری

انسان به حکم طبع اولی خود هنگامی که می‌بیند يك فکر و عقیده خاص مورد قبول نسلهای گذشته بوده است خود به خود بدون آنکه مجالی به اندیشه خود بدهد آن را می‌پذیرد. قرآن یادآوری می‌کند که پذیرفته‌ها و باورهای گذشتگان را مادام که با معیار عقل نسنجیده‌اید نپذیرید؛ در مقابل باورهای گذشتگان استقلال فکری داشته باشید. در سوره بقره آیه ۱۷۰ می‌گوید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ.

اگر به آنها گفته شود که از آنچه خدا به وسیله وحی فرود آورده پیروی کنید، می‌گویند: خیر، ما همان روشها و سنتها را پیروی می‌کنیم که پدران گذشته خود را بر آن یافته‌ایم. آیا اگر پدرانشان هیچ چیزی را فهم نمی‌کرده‌اند و راهی را نمی‌یافته‌اند باز هم از آنها پیروی می‌کنند؟!

(انسان و ایمان، ص ۶۸)

آن مقدار علم و اطلاعی که به شما رسیده اندک است و برای قضاوت کافی نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در قرآن بندگان خویش را با دو آیه اختصاص داد و تأدیب فرمود: یکی اینکه تا به چیزی علم پیدا نکرده‌اند تصدیق نکنند (شتابزدگی در تصدیق) و دیگر اینکه تا به چیزی علم پیدا نکرده‌اند، تا به مرحله علم و یقین نرسیده‌اند، رد و نفی نکنند (شتابزدگی در انکار). خداوند در يك آیه فرمود:

أَلَمْ يُوَخِّدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۗ

آیا از آنها در کتاب (کتاب فطرت یا کتابهای آسمانی) پیمان گرفته نشده که جز آنچه حق است (حق بودنش محرز است) به خداوند نسبت ندهند؟

در آیه دیگر فرمود:

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ ۚ

انکار کردند و تکذیب کردند چیزی را که به علم آن احاطه نداشتند (غمی شناختند). ۳.

(انسان و ایمان، ص ۶۶)

۱. اعراف، ۱۶۹.

۲. یونس، ۳۹.

۳. تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹، ذیل آیه ۱۶۹ سوره اعراف.



## لغزشگاههای اندیشه از نظر قرآن (۵)

### شخصیت‌گرایی

یکی دیگر از موجبات لغزش اندیشه، گرایش به شخصیت‌هاست. شخصیت‌های بزرگ تاریخی یا معاصر از نظر عظمتی که در نفوس دارند بر روی فکر و اندیشه و تصمیم و اراده دیگران اثر می‌گذارند و در حقیقت، هم فکر و هم اراده دیگران را تسخیر می‌کنند. دیگران آنچنان می‌اندیشند که آنها می‌اندیشند و آنچنان تصمیم می‌گیرند که آنها می‌گیرند؛ دیگران در مقابل آنها استقلال فکر و اراده خود را از دست می‌دهند.

قرآن کریم ما را دعوت به استقلال فکری می‌کند و پیرویهای کورکورانه از اکابر و شخصیت‌ها را موجب شقاوت ابدی می‌داند؛ لهذا از زبان مردمی که از این راه گمراه می‌شوند نقل می‌کند که در قیامت می‌گویند:

رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا

پروردگارا! ما بزرگان و اکابر خویش را پیروی و اطاعت کردیم و در نتیجه ما را گمراه ساختند.

(انسان و ایمان، ص ۶۸)

## مشکل مشترك همه‌ي پیامبران

من يك وقتي آیات قرآن راجع به تقلید و پیروی کورکورانه از پدران را استخراج کردم دیدم آیات خیلی زیادی است، و چیزی که برای من جالب بود این بود که هیچ پیغمبری مردم را دعوت نکرد الا اینکه مواجه شد با همین حرف که: « انا وجدنا آباءنا علي امة وانا علي آثارهم مقتدون » که تو چرا می‌خواهی ما را از سنت‌های گذشته پدرانمان منصرف بکنی. با اینکه اقوام پیغمبران خیلی از نظر سنن مختلف بودند و هر پیغمبری در میان قوم خود مسائلی را طرح کرده که با وضع زندگانی آنها مربوط بوده، با يك اشکالاتی مواجه بوده که مخصوص آن قوم بوده، ولي يك اشکال عمومي در میان همه اقوام بوده و همه پیغمبران دچار آن بوده‌اند و آن مصیبت تقلید از آباء و اجداد و گذشتگان و به قول امروزیها سنت‌گرائی بوده است و پیغمبران برعکس، عقل مردم را بیدار می‌کردند و می‌گفتند فکر کنید، حالا پدرانتان هر طور بودند: « او لو كان آباءهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون » آیا اگر پدرانانتان عقلشان به جایی نمی‌رسید و چیزی نمی‌فهمیدند باز هم شما باید از آنها پیروی بکنید؟!

(ص ۳۶)



## قضاوت مردم تکیه‌گاه خوبی نیست

حضرت [امام صادق (ع)] فرمود: «لو كان في يدك جوزش و قال الناس في يدك لؤلؤش ما كان ينفكك وانت تعلم انها جوزش و لو كان في يدك لؤلؤش و قال الناس انها جوزه ما ضرك و انت تعلم انها جوزش». [اي هشام!] اگر تو گردویی داشته باشی و هر کس به تو می‌رسد بگوید چه لؤلؤهای عالی‌یی داری، قیمتش چند است؟ همه مردم بگویند لؤلؤ، وقتی تو خودت می‌دانی که گردو است نباید در تو اثر داشته باشد، هر چه می‌خواهند بگویند. عکس قضیه: اگر تو لؤلؤی در دست داشته باشی و هر کس به تو می‌رسد بگوید این گردوها را از کجا آورده‌ای، تو نباید ترتیب اثر بدهی. پس نباید به قضاوت مردم تکیه داشته باشی. تو اول تشخیص بده که چه داری، واقعا ملکات خودت چه هست، ایمانت چه هست، یقینت چه هست، اگر دیدی که چیزی نیستی، گیرم که مردم اعتقاد خیلی زیادی هم به تو دارند، امر به خودت مشتبه نشود، به فکر اصلاح خودت باش. عکس قضیه: اگر احساس می‌کنی که راهی که می‌روی راه خوبی است، گیرم مردم تو را تخطئه می‌کنند نباید به حرف آنها ترتیب اثر بدهی.

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۹)

## مبارزه قرآن با تقلید

یک وقتی من در آیات قرآن تتبع کردم، دیدم از زبان هر پیغمبری - بدون استثناء- تقلید و تبعیت کورکورانه از اسلاف و گذشتگان و محیط را انتقاد کرده است. از زبان مردم می‌گوید: اَنَا وَجَدْنَا اِبَائَنَا عَلٰی اُمَّهِ و اِنَّا عَلٰی اِثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ<sup>۱</sup> در یک آیه دیگر: اَنَا وَجَدْنَا اِبَائَنَا عَلٰی اُمَّهِ و اِنَّا عَلٰی اِثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ<sup>۲</sup>. می‌گوید اینها جواب پیغمبران را این جور میگفتند: ما گذشتگان و اسلاف خودمان را بر یک طریقه‌های یافته‌ایم و دنبال همان طریقه پدران خودمان می‌رویم. یا گفتند راه درست همان راهی است که پدران ما رفتند. قرآن در جایی می‌فرماید: اَوَلَوْ كَانَ اِبَاؤُهُمْ لَآيَعْقِلُونَ شَيْئاً و لَا يَهْتَدُونَ<sup>۳</sup>. ممکن است پدران اینها شعورشان به هیچ چیزی نرسیده است، باز هم باید از پدرانشان پیروی کنند؟

(پانزده گفتار، ص ۲۱۱)

۱. زخرف/۲۳

۲. زخرف/۲۲

۳. بقره/۱۷۰



## منطق یا احساسات؟

انسان باید از منطق پیروی کند نه از احساسات. انسان در کاری که از روی منطق صورت می‌گیرد حساب و پیش‌بینی‌های لازم را کرده، نورافکن عقل و اندیشه خود را به اطراف انداخته و جوانب و اطراف کار را تحت نظر گرفته است. ولی در کاری که از روی احساسات صورت می‌گیرد نقشه و حساب و دوراندیشی در کار نیست، صرفاً روح بشر از راهی داغ شده و هیجانی پدیده آمده و انسان برای آنکه هیجان روحی خود را تسکین دهد به عملی مبادرت می‌کند و به واسطه غبار و تیرگی که از تهیج احساسات پیدا می‌شود مجال دوراندیشی و توجه به عواقب و نتایج کار از انسان سلب می‌شود.

بر همه افراد بشر کم و بیش، هم منطق حکومت می‌کند و هم احساسات. يك جمله که انسان در حضور جمعی ادا می‌کند یا يك عملی که در اجتماع انجام می‌دهد، از يك طرف وابسته به يك سلسله احساسات و عواطف و هیجانات درونی است و از طرف دیگر چون کم و بیش در اطرافش دقت و فکر شده وابسته به منطق و تعقل است. ولی برخی مردم بیشتر اهل منطق‌اند و بعضی مردم بیشتر اهل احساسات. جامعه‌شناسان می‌گویند این اختلاف در میان ملل نیز دیده می‌شود؛ بعضی از ملل به منطق نزدیک‌ترند و بعضی به احساسات:

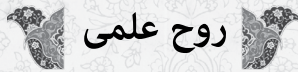
(بیست گفتار، ص ۲۰۰-۲۰۱)

## غرور علم ناقص

همان طوری که انسان گاهی به مال خود مغرور می‌شود و جنون ثروت او را می‌گیرد، خیال میکند مال و ثروت که به چنگ آورده او را از همه چیز بی‌نیاز میکند و میتواند او را در دنیا مخلصد سازد. (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) میندازد که ثروت موجب عمر جاوید اوست) یا گاهی به جاه و مقام خود مغرور می‌شود، جنون جاه و مقام بر مغزش مستولی می‌گردد، به طغیان و فساد در روی زمین می‌پردازد، کوس أنا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى می‌زند، همین طور هم گاهی غرور علم بر انسان مسلط می‌شود و یک نوع جنون بر او مستولی می‌کند، با این فرق که جنون ثروت و قدرت از ثروت زیاد و قدرت زیاد پیدا می‌شود و جنون علم از علم کم و ادراک ضعیف.

(بیست گفتار، ص ۲۶۲)

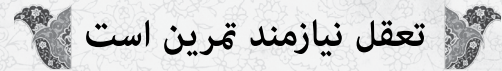




فرق است میان عالم بودن و روح علمی داشتن. ای بسا افرادی که روح علمی دارند ولی عالم نیستند وای بسا کسانی که عالمند و روح علمی ندارند. عالم واقعی آن کسی است که روح علمی توأم باشد با علمش. مقصود از روح علمی چیست؟ مقصود این است: علم اساساً از غریزه حقیقت جویی سرچشمه می‌گیرد. خداوند انسان را حقیقت طلب آفریده است؛ یعنی انسان می‌خواهد حقایق را آنچنان که هستند بفهمد، می‌خواهد اشیاء را همان‌طور که هستند بشناسد و درک کند، و این فرع بر این است که انسان خودش را نسبت به حقایق بی‌طرف و بی‌غرض نگاه دارد. اگر انسان خودش را بی‌غرض نگاه دارد و بخواهد حقیقت را آنچنان که هست کشف کند نه اینکه بخواهد حقیقت آن طوری باشد که او دلش می‌خواهد، [در این صورت او دارای روح علمی است.] یک وقت انسان مدّعی را پیش خودش فرض کرده، بعد می‌خواهد حقیقت آن جوری باشد که او دلش می‌خواهد. این خودش منشأ گمراهی است. در آیات سوره نجم این مطلب هست که یکی از منشأهای گمراهی افراد این است که هوای نفس را [در تشخیص خود] دخالت می‌دهند و در نتیجه با ذهن غرض آلود وارد مطالعه مسائل می‌شوند. گفت:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد



رسول اکرم می‌گوید: همیشه در کارها منطق را دخالت بده و جلو طغیان و حکومت احساسات را بگیر؛ مرد منطق باش نه احساسات. هر اندازه که یک فرد یا یک ملت در راه کمال و ترقی پیش می‌رود، به تدریج از احساسات به منطق می‌گراید. نزدیک شدن به حکومت منطق و خارج شدن از تحت سیطره و حکومت احساسات، دلیل بر پختگی و تکامل روح است. انسان در طفولیت و کودکی یک پارچه احساسات بی‌منطق است و به همین جهت از اداره کردن خود و از حفظ مصالح خود عاجز است، و به همین جهت است که طفلی را زود می‌شود در جریانی وارد کرد و احساساتش را استخدام کرد و به نفع خود در مجرای به کار انداخت. اما هر اندازه که از سنین عمر می‌گذرد و تجربه زیادتر می‌شود، منطق در وجود انسان قوت می‌گیرد.

البته تنها مرور زمان و گذشتن عمر کافی نیست که انسان را مرد منطق و تعقل کند؛ این فضیلت اخلاقی نیز مانند همه فضایل دیگر اخلاقی تمرین و ممارست و مجاهدت لازم دارد؛ اولاً اندوخته علمی و سرمایه فکری لازم است، ثانیاً انسان باید مدتی با زحمت خود را وادار کند که در پیشامدها و تصمیمها زیاد فکر کند و تا عواقب و نتایج کاری را کاملاً نسنجد به هیجانات درونی خود ترتیب اثر ندهد.



«غرض مرد را احوال کند». انسان اگر بی‌غرضی خودش را نسبت به حقیقت حفظ کند- که بسیار کار مشکلی است- خداوند او را هدایت می‌کند. خدا تضمین کرده است که افراد بی‌غرض حقیقت جو را رهبری کند: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ.

اصلاً روح علمی همین است. روح علمی یعنی روح حقیقت جویی، روح بی‌غرضی و طبعاً روح بی‌تعصبی، روح خالی از جمود و روح خالی از غرور.

(ج ۲۲، ص ۵۴۹)

## دلیل محوری یا دلیل تراشی؟

آن که روح علمی دارد، از دلیل به مدعا می‌رود. طلبه‌ها می‌گویند: نَحْنُ اِبْنَاءُ الدَّلِيلِ، مَمِيْلٌ حَيْثُ مَمِيْلٌ مَا فَرَزْنَا دَلِيْلًا هَسْتِيْم، هر جا دلیل برود دنبال آن می‌رویم. دلیل، او را به سوی مدعا می‌کشانند. ولی نقطه مقابل این است که انسان از مدعا به دلیل می‌رود؛ یعنی اول مدعا را انتخاب می‌کند، بعد می‌رود برای آن دلیل پیدا کند. طبعاً آن دلیلهای پیدا کردنی، دلیلهای ساختگی و تراشیدنی است و دلیل تراشیدنی دیگر دلیل واقعی نیست و منشأ گمراهی انسان می‌شود.

علمهای بزرگ که روح علمی دارند، غرورشان خیلی کمتر است- و یا ندارند- نسبت به افراد کم‌بضاعتی که روح علمی ندارند و چهار کلمه‌ای می‌دانند و خیال می‌کنند که تمام علم همین است. در حدیثی هست که:

اَلْعِلْمُ عَلٰى ثَلَاثَةِ اَشْبَارٍ يَعْنِيْ عِلْمٌ سَهٌ وَجِبَ اسْتِ يََا سَهٌ قَطْعُهُ اسْتِ يََا سَهٌ مَرَحَلَةٌ اسْتِ، اِذَا وَصَلَ اِلَى الشَّبْرِ الْاَوَّلِ تَكَبَّرَ فِيْ مَرَحَلَةٍ اَوَّلِ تَكَبَّرَ بِهٖ اِنْسَانٌ دَسْتٌ مِّىْ دَهْدِ، خِيَالٌ مِّىْ كِنْدِ كِهٖ دِيْگَرِ تَمَامِ حَقَائِقِ عَالَمٍ رَا مِّىْ دَانْدِ، وَ اِذَا وَصَلَ اِلَى الشَّبْرِ الثَّانِي تَوَاضَعَ فِيْ مَرَحَلَةٍ دُوْمِ مِّىْ فَهْمِدِ كِهٖ نَهْ، اَيْنَ طُوْرٌ هَمِ نِيْسْتِ، مِّىْ اَيْدِ پَايِنِ وَ كُوْجَكِ مِّىْ شُوْدِ، وَ اِذَا وَصَلَ اِلَى الشَّبْرِ الثَّلَاثِ عِلْمٌ اِنَّهٗ لَيَعْلَمُ شَيْئًا وَ فِيْ مَرَحَلَةٍ سُوْمِ مِّىْ فَهْمِدِ كِهٖ نَسْبَتِ بِهٖ اَنْجَهٗ بَايْدِ بَدَانْدِ هِيْجِ نَمِّىْ دَانْدِ.

بنابراین در تعلیم و تربیت باید به متعلم روح علمی داد؛ یعنی نباید توجه فقط به این باشد که او دانا بشود، بلکه همچنین باید کاری کرد که روح حقیقت جویی (و عاری از بیماریهایی که انسان را از حالت حقیقت جویی منحرف می‌کند یعنی تعصبا، جمودها، غرورها و تکبرها) در او پدید آید. اینها را باید دور کرد تا متعلم با روح علمی بار بیاید.

(ج ۲۲، ص ۵۵۰)

## نقش علم و ایمان

علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی؛ علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد؛ علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت؛ علم توانست است و ایمان خوب خواستن؛ علم می‌نماید که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد؛ علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون؛ علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمان روان را روان آدمیت می‌سازد؛ علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به



شکل عمودی بالا می‌برد؛ علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز. هم علم به انسان نیرو می‌دهد، هم ایمان؛ اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است؛ علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح؛ علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان؛ علم امنیت بروی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماریها، سیلها، زلزله‌ها، طوفانها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطرابها، تنهاییها، احساس بی‌پناهیها، پوچ‌انگاریها. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش.

(انسان و ایمان، ص ۲۳)

## ضرورت همراهی علم و ایمان

نه علم می‌تواند جانشین ایمان گردد- که علاوه بر روشنایی و توانایی، عشق و امید ببخشد، سطح خواسته‌های ما را ارتقاء دهد و علاوه بر اینکه ما را در رسیدن به مقاصد و هدفها و در پیمودن راه به سوی آن مقاصد و اهداف مدد می‌دهد، مقاصد و آرمانها و خواسته‌هایی از ما را که به حکم طبیعت و گزینه بر محور فردیت و خودخواهی است از ما بگیرد و در عوض، مقاصد و آرمانهایی به ما بدهد بر محور عشق و علاقه‌های معنوی و روحانی، و علاوه بر اینکه ابزاری است در دست ما جوهر و ماهیت ما را دگرگون سازد- و نه ایمان می‌تواند جانشین علم گردد، طبیعت را به ما بشناساند، قوانین آن را بر ما مکشوف سازد و خود

ما را به ما بشناساند.

تجربه‌های تاریخی نشان داده است که جدایی علم و ایمان خسارتهای غیر قابل جبران به بار آورده است. ایمان را در پرتو علم باید شناخت؛ ایمان در روشنایی علم از خرافات دور می‌ماند. با دور افتادن علم از ایمان، ایمان به جمود و تعصب کور و با شدت به دور خود چرخیدن و راه به جایی نبردن تبدیل می‌شود.

آنجا که علم و معرفت نیست، ایمان مؤمنان نادان وسیله‌ای می‌شود در دست منافقان زیرک، که نمونه‌اش را در خوارچ صدر اسلام و در دوره‌های بعد به اشکال مختلف دیده و می‌بینیم.

علم بدون ایمان نیز تیغی است در کف زندگی مست؛ چراغی است در نیمه شب در دست دزد برای گزیده‌تر بردن کالا. این است که انسان عالم بی‌ایمان امروز، با انسان جاهل بی‌ایمان دیروز، از نظر طبیعت و ماهیت رفتارها و کردارها کوچکترین تفاوتی ندارد. چه تفاوتی هست میان چرچیل‌ها و جانسون‌ها و نیکسون‌ها و استالین‌های امروز با فرعون‌ها و چنگیزها و آتیلایهای دیروز؟

(انسان و ایمان، ص ۲۷ و ۲۸)

## ضرورت همراهی علم و ایمان

تاریخ گذشته و حال نشان داده که تفکیک علم و ایمان از یکدیگر چه نتایجی به بار می‌آورد. آنجا که ایمان بوده و علم نبوده است مساعی بشردوستانه افراد صرف اموری شده که نتیجه زیاد و احیاناً نتیجه خوب



به بار نیاورده است و گاهی منشأ تعصبا و جمودها و احياناً گشمکشهای  
زیانبار شده است. تاریخ گذشته بشر پر است از این گونه امور.  
آنجا که علم بوده و جای ایمان خالی مانده است- مانند برخی جوامع  
عصر حاضر- تمام قدرت علمی صرف خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها،  
افزون طلبی‌ها، برتری طلبی‌ها، استمارها، استعبادها، نیرنگها و  
نیرنگبازی‌ها شده است.

(انسان و ایمان، ص ۳۰)